

# گنش‌ها و گنش‌ها

## در خسرو شیرین و لیلی و مجنون

یدالله بهمنی مطلق\*

### چکیده

در این مقاله، نویسنده دربارهٔ دو داستان خسرو و شیرین و لیلی و مجنون سخن گفته است. او این دو مثنوی نظامی گنجوی را بررسی کرده و به نتایجی رسیده است؛ از جمله اینکه: فرهنگ ایرانی در عهد ساسانیان در اوج بالندگی و شکوفایی بوده است؛ دیگر اینکه نظامی در لیلی و مجنون بیش از آنکه خواسته باشد برای سرگرمی مردم افسانه‌سرایی کند، خواسته است از راه بیان ضعف‌ها و کاستی‌ها، سطح آگاهی مردم را بالا ببرد و آنان را به مبارزه علیه بی‌عدالتی‌ها و باورهای ناروا برانگیزد.

واژه‌های کلیدی: نظامی، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون

جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی گنجوی، شاعر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، متولد اَران، واقع در گنجه، از شاعران نوآور زبان فارسی است که به موجب فراهم بودن زمینه‌های تحصیلی و فراغت خاطر از باب گذران زندگی و اشتیاق به مطالعه و یادگیری، با علوم و فنون مختلف، از جمله فلسفه، کلام، نجوم، قرآن و حدیث، آشنا شد؛ به طوری که بعدها می‌بینیم انعکاس این دانش‌ها در اشعارش گاهی بر دشواری آنها افزوده است.

خسرو و شیرین (۵۷۶ هـ ق) دومین منظومهٔ اوست که به سفارش ابوطالب طغرل بن ارسلان، پادشاه سلجوقی، به نظم درآمد و ظاهراً بر خلاف سنت منظومهٔ پیشین (مخزن الاسرار) - که موضوع آن حکمت و عرفان بود - به عشق زمینی و هوس دست‌یازیده، که حرف و حدیث اهل عصر را در پی داشت، می‌پردازد. بزرگان روزگار ما بر این اثر نقدها نگاشته‌اند. دکتر زرین کوب آن را از شاهکارهای نظامی و سعید سیرجانی «موفق‌ترین» (سیرجانی، ۱۳۸۶: ۷) اثر نظامی می‌داند. آثار متعددی که به تقلید از این اثر سروده شده، مؤید اهمیت و مقبولیتی است که خسرو و شیرین پس از سرایش در بین شاعران بعد از خود یافته است.

دکتر وحیدیان کامیار در مقاله‌ای تحت عنوان «نظامی، شاعری بزرگ، اما داستان‌پردازی ناموفق» ادعان داشته است که بر اساس اصل علیت، پی‌رنگ داستان خسرو و شیرین، ضعیف و فاقد ساختاری قدرتمند است (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۱: ۲۲-۲۷). این نکته جای بحث و تأمل دارد، که پرداختن بدان در حوصلهٔ این مقاله نیست. نظامی خود به سرودن این منظومه علاقه‌مند است: «فرس

# و اتمام کامل پرین آن پیشهاد به نظم در آوردن لیلی و مجنون مقایسه فرهنگ دو ملت عرب و ایران

پس از سرودن خسرو و شیرین و اتمام کامل آن، پیشنهاد به نظم در آوردن لیلی و مجنون به نظامی داده می‌شود. مقایسه فرهنگ دو ملت عرب و عجم در این دو داستان، بدون دخالت راوی، می‌تواند ما را به سرچشمه‌های تفکر، اندیشه و باورهای این دو ملت آشنا سازد و فضایل و رذایل هر کدام را در مقایسه آشکارتر نماید

عشق خسرو از راه شنیدن اوصاف جمالی و کمالی شیرین و عشق مجنون از راه مشاهده جمال لیلی حاصل می‌شود. البته این بدان معنی نیست که فقط خسرو و مجنون عاشقند. در این دو داستان، شیرین و لیلی نیز به همان اندازه و به همان روش دل‌باختگانشان، دل‌باخته‌اند. خسرو شاهزاده‌ای است خردمند و هوس‌باز، با برخورداری از امکانات و اقتدار بسیار، که در فضایی آکنده از عیش و نوش زیسته و هیچ احساس کمبودی نداشته است. مجنون جوانی است ساده، صادق، عاشق، اما پرشور، که خردورزی در فضای کارش کمتر جلوه‌گری دارد؛ هر چند نظامی او را در اوایل عاشقی، با پنهان‌کاری برخی از رفتارهایش عاقل می‌نماید؛ اما این خُرده‌خردی که در اوایل کار گه‌گاه خود را نشان می‌دهد، با بازگرفتن لیلی از مکتب رنگ می‌بازد و عاشق سر در کوه و بیابان می‌گذارد و الحق شایستگی نام مجنون می‌یابد.

خسرو با شنیدن وصف جمال و کمال شیرین، دل‌بسته او می‌شود. نظامی ماجرای اولین دیدار آنها را به گونه‌ای رمانتیک به تصویر می‌کشد. زمینه داستان به گونه‌ای است که خسرو سر از سرای شیرین (سرزمین ارمنستان) و شیرین سر از کاخ خسرو در مداین درمی‌آورد. اولین دیدار این دو دل‌داده بر سر چشمه، از صحنه‌های رمانتیک این ماجراست.

چنان که می‌دانید، سرانجام شاپور خسرو و شیرین را در کاخ مهین‌بانو به هم می‌رساند. اولین دیدار رسمی آنها حاکی از فرهنگ باز و بلوغ عقلانی دو جوان است. دو جوان در فضایی که به آداب و رسوم امروز ما نزدیک است، به گفت‌وگو می‌پردازند، درباره آینده خود سخن می‌گویند و تصمیم‌گیری می‌نمایند. مرگ هرمز و مسئله جانیشینی خسرو، جریان ناخواسته و غیرمنتظره‌ای است که وارد داستان می‌شود و مسیر آن را دگرگون می‌کند. بهرام چوبین، یکی از

بیرون فکن میدان فراخ است؛ بر خلاف لیلی و مجنون، که تمایلی به سرودن آن ندارد و از تنگناهای داستان و نبودن صحنه‌های مناسب در آن گلایه می‌کند. «خسرو و شیرین داستان عشق پرماجرایی خسرو، شاهزاده ایران، است با شیرین، برادرزاده بانوی ارمن، که به راهنمایی و چاره‌جویی شاپور، ندیم خسرو، به جست‌وجوی یکدیگر برمی‌آیند و بعد از یک سلسله قهر و آشتی، سرانجام به هم می‌رسند» (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۱۹۶).

لیلی و مجنون سومین منظومه نظامی است (۸ سال پس از خسرو و شیرین سروده شده)؛ «سرگذشت عشقی است پر از درد و حرمان که دو قبیله دشمن را با مسئله‌ای دشوار روبه‌رو می‌کند؛ عشقی که بین کودکی به نام قیس با لیلی، دخترک همسال او، در مکتب آغاز می‌شود و غیرت و تعصب عربی در سر راه این عشق پرشور معصوم مانع‌ها پدید می‌آورد» (همان: ۱۹۷). این منظومه به سفارش ابوالمظفر اخستان بن منوچهر، پادشاه شروان، سروده می‌شود. نظامی در آغاز رغبتی به سرودن آن ندارد؛ لیکن وساطت محمد، فرزند دل‌بندش، او را وادار به قبول می‌کند؛ چنان که خود گفته است:

دهلیز فسانه چون بود تنگ  
گردد سخن از شد آمدن لنگ  
میدان سخن فراخ باید  
تا طبع سواری‌ای نماید ...  
بر شیفتگی و بند و زنجیر  
باشد سخن برهنه دلگیر  
در مرحله‌ای که ره ندانم  
پیداست که نکته چند رانم  
نه باغ و نه بزم شهریاری  
نه رود و نه می، نه کامکاری  
بر خشکی رود و سختی کوه

تا چند سخن رود در اندوه (وحید دستگردی، ۱۳۶۳: ۲۷)  
این مقدمه ممکن است ناخودآگاه ذهن‌ها را به سویی متوجه کند که گویی شکوه‌های شاعر از سرودن داستان و بی‌رغبتی به آن و در لابه‌لای داستان، گریاندن خواننده بر حالات و اتفاقات داستان لیلی و مجنون، مطلبی از پیش تعیین شده است و گویی شاعر می‌خواهد دو فرهنگ متفاوت را در برابر یکدیگر قرار داده، حسن و قبح آنها را در مقایسه برجسته‌تر نماید؛ در حالی که پس از سرودن خسرو و شیرین و اتمام کامل آن، پیشنهاد به نظم در آوردن لیلی و مجنون به او داده می‌شود. به هر حال، مقایسه فرهنگ دو ملت عرب و عجم در این دو داستان، بدون دخالت راوی، می‌تواند ما را به سرچشمه‌های تفکر، اندیشه و باورهای این دو ملت آشنا سازد و فضایل و رذایل هر کدام را در مقایسه آشکارتر نماید.

هر دو داستان، بر پایه عشق متقابل دو زوج صورت می‌گیرد.

سرداران سپاه هرمز، پوشیده به سران کشور نامه می‌نویسد و اعلام می‌دارد که پرویز با فرار خود به ارمنستان، باعث مرگ هرمز شده و به دلیل هوس‌بازی و عشرت‌طلبی و پدرکشی، لیاقت پادشاهی ندارد. بهرام چوبین کشور را به تصرف خود درمی‌آورد. شیرین فکر می‌کند اگر در این موقعیت پرویز را به عشرت‌طلبی فرا خواند، پادشاهی را برای همیشه از دست می‌دهد. او خسرو را با پادشاهی‌اش می‌خواهد؛ لذا از او می‌خواهد ابتدا به دفع دشمن بپردازد و پادشاهی را از چنگ او بیرون آورد، سپس در جوی آرام و آسوده برای زندگی آینده تصمیم‌گیری نماید:

تو ملک پادشاهی را به دست آر

که من باشم اگر دولت بود یار (وحید دستگردی، ۱۳۶۳: ۱۵۶)

سخن شیرین کاملاً منطقی به نظر می‌رسد؛ چون بیم آن دارد که مبادا خسرو به خاطر او پادشاهی را از دست بدهد؛ اما خسرو که آتش هوس در جانش شعله می‌کشد، این خواسته یار وفادار خود را بد برداشت می‌کند؛ به سرزمین روم پناه می‌برد و برای انتقام از شیرین، با مریم، دختر پادشاه روم، ازدواج می‌کند و از پادشاه روم برای بازپس‌گیری کشور از بهرام چوبین کمک می‌خواهد.

از نکته‌های جالب این ماجرا، تذکر بانوی ارمن، عمه شیرین، به شیرین است که از او می‌خواهد در رفتار با خسرو عشرت‌طلب، محتاط و خویشتن‌دار باشد و از مرز منطق فراتر نرود. شیرین نیز بر همین باور است و آن را به عنوان یک اصل تا پایان زندگی مراعات می‌کند. چه بسا همین امر روند داستان را طولانی می‌کند. مرارت‌ها و سختی کشیدن‌های شیرین و محرومیت خسرو تا مدت‌ها نیز ناشی از همین عامل خویشتن‌داری شیرین است، که حقاً تحسین و تکریم تمام خردمندان را در برابر او برمی‌انگیزد.

**بالندگی فکری و فرهنگی بشر امروز، سلامت اجتماعی جامعه عصر پرویز و رفتار قهرمانان داستان او را تأیید می‌کند. خواننده بی‌طرف وقتی از دور می‌نگرد، حس می‌کند نظامی نیز با آن موافق است و از رفتار نادرست اجتماعی و تعصبات غلط و محدودنگری و کوتاه‌فکری حاکم بر جامعه لیلی و مجنون گله‌مند است**

بالندگی فکری  
و فرهنگی بشر  
امروز و سلامت  
اجتماعی جامعه  
عصر پرویز و پرو  
رفتار قهرمانان  
داستان او را  
تأیید می‌کند

در این داستان، شیرین به عنوان یک شخصیت عاقل، کمال‌یافته و دارای اراده و قدرت تصمیم‌گیری برای آینده خود می‌تواند با خسرو گفت‌وگو کند. این گفت‌وگو به هیچ وجه مجالی برای هوس‌پردازی نیست. با وجود دلبستگی‌ای که دو دل‌داده به یکدیگر دارند، چشم خرد بیدار است و آینده روشن را از نظر دور ندارد. اگرچه خسرو در صدد کام گرفتن از شیرین است، اما شیرین اجازه چنین تصور نادرستی را به خسرو نمی‌دهد؛ چون آینده‌ای مطمئن را دنبال می‌کند. همین امر، که نشان از عفت و پاکدامنی و بزرگ‌منشی شیرین است، می‌تواند الگوی یک زن بزرگ در عالم انسانی باشد.

بلوغ فکری و فرهنگی در داستان خسرو و شیرین تا حدی است که با وجود در کنار هم بودن دختران و پسران و مشارکت آنان در امور اجتماعی و تفریحی، از قبیل شرکت در بازی گوی و چوگان و ...، باعث مخدوش شدن صفای نفس و برائت ساحت آنان نمی‌شود و مردم را نیز هرگز منفعل نمی‌سازد که مبادا جوانان از حریم پاکدامنی پا فراتر بگذارند؛ چون مردم هم از این سلامت نفس برخوردار بوده و چنین دوره‌ای را پشت سر گذاشته‌اند. در هیچ جای داستان خسرو و شیرین صحنه‌ای پیدا نمی‌شود که از دید علما قابل تذکر و نصیحت باشد. جامعه‌ای چشم و دل سیر و با مناعت طبع و سلامت روانی و اخلاقی که ورود پرویز بیگانه، به عنوان دل‌داده شیرین، آنها را از روند جریان عادی زندگی باز نمی‌دارد و به سرک‌کشی و تجسس در امور شخصی دیگران بر نمی‌انگیزد. در حالی که در آن طرف (داستان لیلی و مجنون)، همه چیز عکس این است؛ جامعه‌ای که از میرزای مکتب تا شاگردان او و مردم کوچه و بازارش توان نگاه معصومانه کودکی از سر مهر و محبت به هم‌کلاسی و ناهمجنس خود را بر نمی‌تابد و گویی همه چشم دوخته‌اند تا در کار یکدیگر تجسس کنند و در زندگی هم سرک بکشند. چنین فرهنگی نمی‌تواند سلامت روانی جامعه را تضمین کند و از چنین جامعه‌ای کمتر می‌توان انتظار ظهور انسان‌های فرهیخته و کمال‌یافته را داشت.

تأسف خواننده آنجا بیشتر می‌شود که تاریخ ظهور واقعه، قرن اول هجری را نشان می‌دهد؛ دوره‌ای که انتظار می‌رود تعالیم والای اسلامی در سرزمین وحی، مدینه فاضله پدید آورده باشد؛ اما معلوم می‌شود بی‌دلیل اسلام در سرزمین عربستان ظهور نکرده است. اندیشه‌های جاهلی و بیماری‌های روانی فردی و اجتماعی چیزی نیست که با گذشت چند سال کاملاً دگرگون شود. جالب‌تر این است که پاره‌ای از همین باورهای تعصب‌آمیز جاهلی، از طریق اعراب به عنوان باور اسلامی در دیگر ملل مسلمان نفوذ کرده، که چون ظاهراً رنگ مذهبی به خود گرفته است، روبه‌رو شدن با آنها اتهامات بزرگ را در پی دارد و توان رویارویی با آن از هر کسی ساخته نیست.

مسلماً بدبینی، بدباطنی، تجسس در زندگی شخصی دیگران، سلب کامل اختیار از دختران و زنان به عنوان مادران آینده،

# برمی آید که نظامی از اولین کسانی است که غیرمستقیم در برابر مظلومیت زن در تاریخ فریاد اعتراض بر آورده و مرد و زن را بر این بیداد جاهلانه بیگانه‌سازی و تأمل واداشته است

از فحوای کل داستان لیلی و مجنون چنین برمی آید که نظامی از اولین کسانی است که غیرمستقیم در برابر مظلومیت زن در تاریخ فریاد اعتراض بر آورده و مرد و زن را بر این بیداد جاهلانه به گریه و تأمل واداشته است؛ بیدادی که قطعاً در روزگار نظامی نیز به رنگ مذهبی بر جامعه او حاکم بوده است

در حقیقت ناشی از باورهای عموم مردم روزگار و تربیت نادرست انسان‌های آن است، داستان را به کشمکش دردآوری وا می‌دارد. تعلیق و گره در این داستان از رهگذر باورهای غیر عاقلانه روی می‌دهد.

دومین باور گناه‌آمیز عرب آن روزگار، سلب اراده و اختیار از دختران معصوم در تمام امور، بویژه زندگی آینده آنهاست. لیلی به عنوان یک دختر، حق تصمیم‌گیری و اظهار نظر درباره سرنوشت خود را ندارد؛ حق ندارد بگوید چه می‌خواهد و چه نمی‌خواهد. باید تسلیم محض امر پدر باشد؛ درست یا نادرست. در چنین جامعه‌ای چقدر سخت و ظالمانه است دختر بودن!

عاقبت نظامی در برابر این ستم به فریاد می‌آید و در برابر آن پرخاش می‌کند. مجبور است لیلی را شهید راه عشق قلمداد کند و آنگاه که در حال جان دادن است از راه وصیت به مادر او را به حرف درآورد و بر تمام بی‌رسمی‌ها و ستم‌ها بشوراند و بگریاند:

خون کن کفنم، که من شهیدم

تا باشد رنگ روز عیدم

آراسته کن عروس‌وارم

بسپار به خاک پرده‌دارم (وحید دستگردی، ۱۳۶۳: ۲۵۱)

از فحوای کل داستان چنین برمی‌آید که نظامی از اولین کسانی است که غیرمستقیم در برابر مظلومیت زن در تاریخ فریاد اعتراض بر آورده و مرد و زن را بر این بیداد جاهلانه به گریه و تأمل واداشته است؛ بیدادی که قطعاً در روزگار نظامی نیز به رنگ مذهبی بر جامعه

بی‌اعتمادی به آنان و ... از ساحت مقدس اسلام به دور است؛ اما این بیماری‌های روحی و روانی چنان به مردم نموده شده است که گویی جزء آموزه‌های قرآن و پیامبر اسلام (ص) و دیگر بزرگان مذهبی است؛ در حالی که در همین جامعه، چند سالی قبل از این واقعه بزرگ، بانوی اسلام، حضرت فاطمه (س)، با نهایت کرامت انسانی حق انتخاب همسر دارد و همسرش، حضرت علی (ع)، نیز هیچ وقت به او به عنوان یک زن به چشم موجودی حقیر یا پایین‌تر از مرد ننگریسته است. القاب و عناوین او حکایت از نوع برخورد با او را دارد. بالندگی فکری و فرهنگی بشر امروز، سلامت اجتماعی جامعه عصر پرویز و رفتار قهرمانان داستان او را تأیید می‌کند. خواننده بی‌طرف وقتی از دور می‌نگرد، حس می‌کند نظامی نیز با آن موافق است و از رفتار نادرست اجتماعی و تعصبات غلط و محدودنگری و کوتاه‌فکری حاکم بر جامعه لیلی و مجنون گله‌مند است.

«لیلی پرورده جامعه‌ای است که دلبستگی و تعلق خاطر را مقدمه انحرافی می‌پندارد که نتیجه‌اش سقوط حتمی است در درکات وحشت‌انگیز فحشا؛ و به دلالت همین اعتقاد، همه قدرت قبیله مصروف این است که آتش و پنبه را از یکدیگر جدا نگه دارند تا با تمهید مقدمات گناه، آدمیزاده ظلوم و جهول در خسران ابدی نیفتند» (سیرجانی، سعید، ۱۳۸۶: ۱۱). لیلی دختری است مانند دیگر دختران عرب، با صبر و حوصله‌ای مثال‌زدنی و سکوتی به بزرگی تاریخ، و زنی تنها که هیچ همدم و هم‌زبانی ندارد؛ پدر و مادر برایش بیگانه‌اند؛ برای هیچ کس نمی‌تواند راز دلش را بیان کند؛ او عاشقی تسلیم است و این پارادوکس در تمام حیات او متبلور است.

سعیدی سیرجانی دو گناه بر لیلی مترتب می‌داند؛ «یکی اینکه زن به دنیا آمده است و از هر اختیار و انتخاب محروم است؛ گناه دیگرش زیبایی است و زندگی در محیطی که به جای تربیت مردان، به محکومیت زنان متوسل می‌شوند، که چون دیده دید و دل از دست رفت و چاره نماند، کار عاشق به رسوایی می‌کشد و راه علاج اینکه زن را از درس و مدرسه محروم کنند تا چشم مرد بر جلالش نیفتد و کار جنونش به تماشا نکشد» (همان: ۱۴).

در دیار لیلی، خشونت حرف اول را می‌زند؛ چون قدرت منطق ضعیف است؛ اما در دیار خسرو، خشونت و زور جایی ندارد. خسرو با همه اقتدار، در برابر خواست و اراده معشوق تسلیم است و هرگز نمی‌تواند از زور وارد شود. در این سرزمین آنچه حرف اول را می‌زند، رضایت طرفین و منطق است، نه جبر و تحکم. خسرو حتی زمانی که رقیبی مزاحم پیدا می‌کند، هرگز از حره زور و تهدید استفاده نمی‌کند؛ زیرا می‌داند که «این شحنة در ولایت او هیچ‌کاره نیست».

لیلی و مجنون در سرزمینی زندگی می‌کنند که منطق درست در آن جایی ندارد؛ جامعه‌ای سنتی، همراه با تعصبات جاهلی که

او حاکم بوده است. در پایان داستان، لیلی غیرمستقیم اعلام می‌دارد انسان به امید زنده است و او خود وقتی تمام روزنه‌های امید به رویش بسته می‌شود، تن به مرگ می‌دهد و آرزو می‌کند در سرای دیگر به وصال مطلوب خود برسد. زندگی حق مسلم هر انسان است. چه کسی می‌تواند به خود اجازه دهد این حق فطری و خدادادی از او سلب شود؟!

به نظر می‌رسد مجنون قربانی عشق سرکش خود شد؛ عشقی که عنان تعقل را از او ربود و او را بحق مجنون نمود. عشق و جنون گناه مجنون شد و او را از رسیدن به مطلوب باز داشت:

توسنی کردم، ندانستم همی

کز کشیدن تنگ‌تر گردد کمند (صفا، ۱۳۷۲: ۴۵۱)

بی‌تردید بیشترین جاذبه و گیرایی داستان لیلی و مجنون در همین عامل نهفته است. اگر این عشق سرکش نبود، این سوز و گیرایی و گرمی در کلام نظامی احساس نمی‌شد.

دیدارهای لیلی و مجنون حتی بعد از ازدواج لیلی با ابن‌سلام و بیم و اضطراب همسر از فرار لیلی و نگهبان گذاشتن برای او، همه و همه درس زندگی است برای انسان گذشته و امروز. چه بسیار دخترانی که در برابر جور جهل و تعصب و تربیت ناسالم اجتماعی و فرهنگی، سوخته و ساخته و یا ساخته‌اند و تن به مرگ داده‌اند و این بی‌عدالتی را برناتافته‌اند. نظامی با نظم این داستان می‌خواهد به ما بگوید ظلم تا کی؟!

در داستان خسرو و شیرین، عشق و عقل همیشه در حد اعتدال حضور دارد. اگرچه برخی از رفتارهای خسرو را نمی‌توان با هیچ منطق عقلانی توجیه کرد، اما پایان کار برای ما که از دور ایستاده‌ایم و ناظر کامل ماجرا هستیم، عیب‌های کوتاه‌نظری و کوتاه‌فکری برخی از درباریان و مشاوران خسرو را فاش می‌سازد. خسرو با منطق عقلانی با مریم ازدواج می‌کند (البته از خصایل مردان است که چون در عشق جواب رد بشنوند، از در انتقام درآیند). عقل، حسابگر و سودجوست. خسرو نمی‌تواند به راحتی از پادشاهی صرف‌نظر کند؛ اگرچه ادعا می‌کند به خاطر شیرین از آن می‌گذرد، ناچار است نظر پادشاه روم را به سوی خود معطوف کند تا پادشاهی از دست‌رفته‌اش را بازپس بگیرد؛ اما رسیدن به این خواست عقلانی، او را از خواسته‌های دل دور می‌کند. خسرو پادشاه است؛ حسابگری در کار او اصلی مهم است؛ اما جلوه‌هایی هم در داستان وجود دارد که او را هم‌مرتبه عاشقان راستین نشان می‌دهد.

در برخی موارد، زندگی خسرو شباهتی با زندگی عادی دارد. مریم همسر اول خسرو است؛ به او اجازه نمی‌دهد با شیرین رابطه داشته باشد یا او را به همسری برگزیند. یکی از گره‌های اصلی داستان این است که گویی خسرو نمی‌خواهد با شیرین ازدواج کند؛ بلکه می‌خواهد او را به عنوان کنیزی در کنار خود داشته باشد. همین

اندیشه، ذهن شیرین را نگران کرده و او را به رفتار احتیاط‌آمیز با خسرو وا داشته است.

وارد شدن فرهاد به فضای داستان، حس و حالی تازه در آن می‌دمد. داستان کم‌کم دارد با کشمکش‌های تکراری به حالتی کسل‌کننده درمی‌آید که فرد سومی پا به میدان می‌گذارد. خسرو از آمدن او خوشحال و ناراحت است؛ خوشحال از این جهت که می‌بیند انتخاب او خواهان دیگری دارد؛ پس به نوعی به انتخاب خود امیدوار می‌شود. ناراحت از این بابت که غیرت در نهادش بیدار می‌شود و نگرانش می‌سازد که مبادا شیرین را از دست بدهد. ورود فرهاد، بر رونق بازار شیرین می‌افزاید و کشمکش داستان روندی تازه پیدا می‌کند که بر همگان معلوم است.

یکی از صحنه‌های ماندگار این داستان، آن است که خسرو فرهاد را به گفت‌وگو فرا می‌خواند:

نخستین بار گفتش کز کجایی؟

بگفت از دار ملک آشنایی ... (وحید دستگردی، ۱۳۶۳: ۲۳۳)

از یک پادشاه مقتدر کمتر انتظار می‌رود رقیب عشقی خود را به گفت‌وگو فرا بخواند. گفت‌وگو منطقی‌ترین نمود رفتار انسان متمدّن است؛ همان چیزی که در داستان لیلی و مجنون کمتر می‌توان از آن نشان یافت؛ اما خسرو با همه غرور پادشاهانه‌اش، از آن واهمه‌ای ندارد و جبر و سیطره سلطنت را به رخ زبردست خود نمی‌کشد. وقتی که در مناظره کم می‌آورد، باز از راه‌های جاثرانه به بیرون کردن رقیب از صحنه متوسل نمی‌شود. درباریان را به مشاوره فرا می‌خواند؛ آنها زر و سنگ را تنها راه عقب‌نشینی فرهاد و پیروزی خسرو معرفی می‌کنند:

به زر نزلستان، کز دین برآید

از یک پادشاه مقتدر کمتر انتظار می‌رود  
رقیب عشقی خود را به گفت‌وگو فرا بخواند.  
گفت‌وگو منطقی‌ترین نمود رفتار انسان  
تمدّن است؛ همان چیزی که در داستان  
لیلی و مجنون کمتر می‌توان از آن نشان  
یافت؛ اما خسرو با همه غرور پادشاهانه‌اش،  
از آن واهمه‌ای ندارد و جبر و سیطره  
سلطنت را به رخ زبردست خود نمی‌کشد

از یک پادشاه  
مقتدر کمتر  
انتظار می‌رود  
رقیب عشقی  
خود را به گفت‌وگو  
فرا بخواند.

بدین شیرینی از شیرین برآید  
گرش نتوان به زر معزول کردن  
به سنگی بایدش مشغول کردن  
که تا آن روز کآید روز او تنگ

گذارد عمر در پیکار آن سنگ (وحید دستگردی، ۱۳۶۳: ۲۲۸)  
سرانجام هم او را به سنگ، یعنی کندن کوه، وامی‌دارند و هرگز  
تهدید و آدم‌کشی را که حربۀ ضعیفان و ناتوانان است، چاشنی کار  
نمی‌سازند؛ بلکه با ترند اعلام مرگ شیرین (معشوق)، به حیات  
عاشق پایان می‌دهند.  
از نفرت‌انگیزترین صحنه‌های داستان خسرو و شیرین، ازدواج  
خسرو پس از درگذشت مریم، با «شکر» اصفهانی است، که عامل  
اصلی آن، جماعت بی‌عاطفۀ درباریانند. آنها شیرین را زنی خودخواه  
معرفی کردند و تلاش نمودند او را از چشم شاه بیندازند، که تا  
حدودی هم در کار خود توفیق یافتند.

اگرچه در این داستان رگه‌هایی از نامردمی دیده می‌شود که دل  
انسان آزاده را به درد می‌آورد، اما با در نظر گرفتن موقعیت خسرو  
به عنوان امپراتور بزرگ ایران، در مقایسه با شخصیت‌های مشابه و  
چه بسا ضعیف‌تر از او، می‌توان بزرگ‌منشی و رفتار نزدیک به انصاف  
خسرو را مشاهده کرد. این نکته نباید از نظر دور بماند که خسرو نامزد  
یا اولین خواستگار و دل‌باخته شیرین است؛ برای او قصر ساخته و در  
صدد فراهم کردن زمینۀ ازدواج با اوست؛ لذا از هر جهت بر فرهاد حق  
تقدّم دارد. به گفته دکتر زرین کوب، «پایان غم‌انگیز دو دلدادۀ، سوزی  
و دردی دارد که قصۀ عشق بزرگان را چاشنی عشق واقعی - عشق  
شوریدگان و نامرادان - می‌دهد. خسرو که شب‌هنگام در کنار شیرین  
بر دست فرزندی که در دل خویش رقیب او نیز هست، کشته می‌شود،  
در میان امواج خون خود به سختی جان می‌دهد و از بس دلش در  
بند آسایش معشوق است، او را از خواب خوش بیدار نمی‌کند. شیرین  
هم که روز بعد دل شیرویه را به وعده وصل خوش می‌دارد، وقتی به  
دخمۀ خسرو می‌رود، با وفاداری شگفت‌انگیزی پهلوی خود را می‌درد  
و آرام در کنار خسرو جان می‌دهد. بدین گونه، پایان داستان از حیث  
قوت و تأثیر، با همه داستان، که خود پر از لطف و شور و زیبایی است،  
برابری می‌کند و شور و هیجان آن به نهایت می‌رسد» (زرین کوب،  
۱۳۷۳: ۱۹۶).

در هر دو داستان، رابطۀ عشق متقابل ملموس است؛ به طوری  
که حیات هریک از دو دلدادۀ به حیات دیگری وابسته است. خسرو  
چون مُرد، شیرین در خود قدرت ادامۀ حیات احساس نمی‌کند؛ با  
شکافتن پهلوی خود، روحش را به وصال دوست می‌رساند و چنان  
می‌کند که از یک عاشق دل‌سوخته انتظار می‌رود؛ و لیلی نیز در  
فضایی آکنده از یأس و ناامیدی در بستر بیماری می‌افتد و ناکام  
چشم از جهان فرو می‌بندد. مجنون به عنوان عاشق، بر سر تربتش

حاضر می‌شود، ای دوست می‌گوید و جان به دوست تقدیم می‌کند.  
حاصل اینکه اگر شیرین و مجنون نیز قبل از دو یار خود به دیار  
باقی می‌شتافتند، آن دو دلدادۀ دیگر همان راهی را می‌رفتند که  
اینان رفتند:

مرا کز عشق به ناید شعاری  
مبادا تا زیم جز عشق کاری  
فلک جز عشق محرابی ندارد  
جهان بی خاک عشق آبی ندارد  
غلام عشق شو، کاندیشه این است  
همه صاحب‌دلان را پیشه این است  
ز سوز عشق بهتر در جهان چیست  
که بی او گل نخندید، ابر نگریست (وحید دستگردی، ۱۳۶۳: ۳۳ - ۳۴)

### نتیجه

از مطالعه خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی و همچنین  
مقالۀ حاضر به این نتیجه می‌رسیم که فرهنگ ایرانی در عهد  
ساسانیان در اوج بالندگی و شکوفایی بوده و در رفتارهای اجتماعی و  
فرهنگی به چنان نقطۀ اوجی رسیده که با فرهنگ عرب هم‌عصر یا  
نزدیک به عصر خود قابل مقایسه نیست و چه بسا که این مقایسه،  
ضعف‌ها و نقایص فرهنگی ملل عرب را برجسته‌تر می‌کند. دیگر  
اینکه نظامی در لیلی و مجنون بیش از آنکه خواسته باشد برای  
سرگرمی مردم افسانه‌سرایی کند، خواسته از راه بیان ضعف‌ها و  
کاستی‌ها، سطح آگاهی مردم را بالا برده و آنان را به مبارزه علیه  
بی‌عدالتی‌ها، نابرابری‌ها و باورهای ناروا بشوراند.

### پی‌نوشت

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد  
اسلامی (مقاله ارائه شده به همایش حکیم نظامی گنجوی).

### کتابنامه

- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۳، با کاروان حله. چاپ هشتم، تهران: علمی.
- سیرجانی، سعید، ۱۳۸۶، سیمای دو زن. چاپ یازدهم، تهران: نشر پیکان.
- صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۲، تاریخ ادبیات در ایران. چاپ سیزدهم، تهران: فردوس.
- وحید دستگردی، حسن، ۱۳۶۳، کلیات حکیم نظامی گنجوی. چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- وحیدیان کامیار، تقی، ۱۳۷۱، «نظامی، شاعری بزرگ اما داستان‌پردازی ناموفق»، رشد ادب فارسی. سال ۸، شماره ۳۱، صص ۲۲-۲۷.